

«پژوهشی تطبیقی در مترادفات قصص قرآنی»

(نمونه: قصه بنی اسرائیل)

دکتر مهدی محمدی نژاد^۱

چکیده

موضوع این مقاله تکرار قصه های قرآنی مربوط به بنی اسرائیل و کلمات مترادفی است که گاه در بین قصه ها تغییر می کند؛ از جمله موضوعاتی که در این مقاله بررسی شده علت تغییر نقل قول هایی است که در قرآن کریم مشاهده می شود. در این مقاله به بررسی ترادف خاصی که در قرآن وجود دارد پرداخته شده و برای این اندیشه که فرهنگ خاص قرآنی باعث به وجود آمدن برخی مترادفات شده شواهدی ذکر شده است.

قرآن کریم که کتاب حکمت است ساحت مقدس آن خالی از هر گونه لغو و بیهوده است و برای آوردن هر حرف و کلمه ای هدفی دارد و این گونه نیست که در نقل یک داستان کلمه ای را جابجا و یا تبدیل کند و هدفی از آن نداشته باشد؛ لذا این تحقیق به دنبال کشف برخی از این اهداف است.

کلید واژه ها: مترادفات قرآن، قصص قرآن، قصه بنی اسرائیل، تکرار قصص.

مقدمه

استفاده از مترادفات در زبان به منزله نوعی تکرار است و تکرار اگر بدون هیچ غرضی

۱. استادیار دانشگاه گلستان mehdimohammad66@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۴ - پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۹

صورت گیرد از دایره ارزش خارج شده و نشانه عدم فصاحت و بلاغت متکلم است. قرآن کریم که شأن آن - نعوذ بالله - از هر خللی مبراست از مترادفات و تکرار معنا در قالب‌های مختلف بهره فراوان برده و برخی عبارات به ظاهر یکسان را بنا بر لزوم در جایگاه‌های مختلف به کار برده است.

برخی اوقات یک قضیه را در سوره‌ای مشاهده می‌کنیم که همان در سوره دیگر تکرار شده و تنها فرقی که دیده می‌شود عوض شدن برخی کلمات آن با کلمات مترادف است.

گاهی اوقات کلماتی که در دو موضوع همگون به کار رفته دارای ترادفی دور هستند و برای برخی که آگاهی کافی از قرآن ندارند ممکن است نوعی تعارض را برسانند، در حالی که با بررسی نکات فنی موجود در کلمات قرآنی متوجه می‌شویم که این موارد نه تنها نشان از تعارض ندارد، بلکه نشانه تکامل معانی در قرآن است؛ زیرا آیات قرآن مکمل همدیگرند، چنان‌که امام علی علیه السلام فرمود: «أن الكتاب يصدّق بعضه بعضاً». (شریف رضی، خطبه ۱۷).

شاید مهم‌ترین تعارضی که در مترادفات قرآنی به ذهن برخی برسد هنگام نقل قول باشد که مثلاً از یک شخص در یک موضوع تکراری دو گونه نقل قول شده است و می‌بایست علت را جست‌وجو کرد.

آنچه در این مقاله بررسی می‌شود تکرار در قالب مترادفات قرآن کریم خصوصاً در مورد قصه بنی اسرائیل است که در ضمن آن کلماتی مترادف به کار برده شده است. مترادفات قرآن از دیرباز مورد اهتمام علمای علوم قرآنی و مفسران بوده است، اما جایگاه این مترادفات در قصص قرآنی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

واضح است که قصص قرآنی از نظر اسلوب و ویژگی‌های ادبی بسیار مورد بررسی قرار گرفته است و بررسی نقش مترادفات در قصص قرآنی نیز موضوعی تازه نیست، بلکه گاه به صورت پراکنده در تفاسیر مطرح شده و در کتاب‌هایی مثل *درة التنزیل و غرة التأویل* و *كشف المعانی فی المتشابه من المثنائی و أسرار التکرار فی القرآن* (البرهان فی توجیه متشابه القرآن لما فيه من الحججة والبیان) نیز اشاراتی شده است و در کتاب *فنون الألفان*

فی عیون علوم القرآن نیز نویسنده بابی باز کرده به نام «باب ابدال کلمة بکلمة أو حرف بحرف من المتشابه» اما فقط به ذکر موارد تشابه پرداخته و آن‌ها را بررسی نکرده است. با این حال، نکته مهم این است که این موضوع جای کار بیشتری دارد و به صورت دقیق و موشکافانه بررسی نشده است.

ضمناً بررسی تمام موارد قصه بنی اسرائیل با توجه به وسعت آن در قرآن در یک مقاله امکان پذیر نیست، چنان‌که لفظ فرعون ۶۱ بار و موسی عليه السلام ۱۲۴ بار ذکر شده و این نشان از کثرت ذکر این داستان در قرآن دارد، لذا ما سعی کردیم مواردی را که داستانی تکرار شده و مترادفات نقش مؤثری دارد، بررسی کنیم.

معنای ترادف

ریشه کلمه «ترادف»، حروف «ردف» است. از نظر لغوی رَدْف چنان‌که در لسان العرب آمده، اصل آن به معنای تبعیت است و لذا اگر دو چیز در کنار هم قرار گیرند و یکی از آن دو پشت دیگری باشد به آن ترادف گویند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹/۱۱۴).

اما در اصطلاح، ترادف به معنای استفاده از دو لفظ هم معنا به کار برده می‌شود، ولی از آنجا که دلالت هر لفظی از ابتدا برای منظور خاصی بوده، نمی‌توان گفت که دو لفظ مترادف کاملاً به یک معنا هستند، بلکه اشتراکاتی باعث شده است که دو لفظ در یک معنا به کار روند.

قصه در قرآن دو ویژگی خاص دارد:

نخست اینکه قرآن کریم شیوه بیان قصه‌اش بنا بر «أحسن القصص» است. لفظ «قصص» که در آیه ۳ سوره یوسف: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ آمده مصدر بوده و به معنای بهترین قصه گفتن است، نه اینکه قصه یوسف بهترین قصه باشد، بلکه هر قصه‌ای که در قرآن هست، به بهترین وجه آمده است.

دوم اینکه قصه در قرآن برای خیال‌پردازی و سرگرمی نیامده، بلکه برای تنبه و بیداری از خواب غفلت است. لذا در آیه ۶۲ آل عمران آمده است: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ﴾. این ویژگی مهم قصص قرآنی باعث می‌شود که قرآن به بسیاری از تفاسیل همچون

تاریخ تولدها و وفات‌ها و اسمای اشخاص و اماکن نپردازد و مثلاً در سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ‌گاه نامی از شخصیت‌های مؤثر در داستان همچون زلیخا و همسرش و برادران یوسف و غیره نمی‌آورد و حتی برخی اوقات ترجیح می‌دهد کلمات زیادی را به جای ذکر یک اسم بیاورد، مثلاً به جای اینکه نام همسر زلیخا را ببرد، می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ﴾ (یوسف / ۲۱).

این حقیقت نگری در قرآن بیانگر این است که هر کلمه و عبارتی که در قرآن آمده حاکی از مطلبی مهم و مفید است. لذا اگر مثلاً در سوره‌ای از قول فرعون گفته شد «أرسل» و در سوره‌ای به جای آن «ابعث» آمد، حتماً هریک از این دو کلمه نکته‌ای قابل ذکر را می‌رساند. از این رو ما در مقاله حاضر به دنبال دریافت حقیقتی هستیم که در قرآن با عوض شدن کلمات در آیات نهفته است. کلمات تکراری با کشیدن خط در زیر آن‌ها مشخص شده و بعد از ذکر آیات به بررسی آن‌ها پرداخته شده است.

نمونه‌های تطبیقی

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (بقره / ۴۹)

﴿وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (اعراف / ۱۴۱)

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (ابراهیم / ۶)

«نَجَّيْنَاكُمْ» و «أَنْجَيْنَاكُمْ»

باب‌های تفعیل و افعال دارای معانی متعددی هستند که مهم‌ترین آن تعدیه است. با توجه به اینکه معانی دیگر این دو باب در آیات یادشده دور از ذهن به نظر می‌رسد، باید تغییر لفظ «نَجَّيْنَاكُمْ» به «أَنْجَيْنَاكُمْ» را در جای دیگر جست‌وجو کرد. شاید علت این تغییر لفظ در آیه اول مورد بحث این باشد که یکی از ابعاد معجزه قرآنی تفنن در کلام

است؛ مثلاً اگر قرآن از لفظی استفاده کرد و همان لفظ را دوباره خواست استفاده کند و غرض خاصی در تکرار آن وجود نداشت لفظ را عوض می‌کند. لذا در آیه ۴۹ لفظ «نَجِّينَاکُمْ» را به کار برده و در آیه ۵۰ لفظ «أُنْجِنَا» را می‌فرماید ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأُنْجِينَاکُمْ﴾ چون «نَجِّينَاکُمْ» نشان از نجات کلی از فرعون و یارانش است که باعث عذاب‌های فراوان برای بنی اسرائیل بودند، اما «أُنْجِنَا» نشان از نجات در لحظه تلاقی قوم فرعون با بنی اسرائیل در کنار دریا دارد که لحظه بسیار خطرناک و اضطراب‌آوری بود؛ پس غرض از تکرار فعل تأکید نیست، بلکه تفننی در فعل صورت گرفته تا تکرار آن به یک صورت ملال‌آور نباشد.

البته در جای دیگر قرآن عبارت «نَجِّینَا» دو بار به کار رفته و فرموده: ﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَا هُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾ (هود / ۵۸)، ولیکن تکرار در آنجا بدین علت است که «نَجِّینَا» ی اول یعنی ما آنان را از دشمنانشان نجات دادیم و «نَجِّینَا» ی دوم یعنی از عذاب غلیظی که دشمنانشان را فراگرفت نجات دادیم و برخی نیز نجات دوم را از عذاب آخرت دانسته اند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/۴۰۵) لذا بنا بر توضیح نجات و تأکید، آن را به یک شکل آورد. به عبارت دیگر "نجینا" ی دوم از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است و فایده آن تأکید نجات دادن، و لذا لفظ (نَجِّینَا) و تصریح به آنچه که از آن نجات پیدا کردند تکرار شده تا شنونده را از عذاب آن‌ها بترساند. (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲: ۷/۳۳)

اگر در آیه مورد بحث فعل «فرقنا» در وسط قرار نمی‌گرفت و «أُنْجِنَا» به آن عطف نمی‌شد شاید مانند سوره هود لفظ "نجینا" بنا بر تأکید و تفصیل بعد از اجمال بدون تغییر می‌آمد. (والله أعلم)

شاید علت دیگری که می‌توان برای تغییر سیاق فعل «نَجِّینَا» به «أُنْجِنَا» در آیه یاد شده ذکر کرد موسیقی کلامی است که در تکرار حرف همزه بعد از «أُنْجِنَا» آمده است (چهار همزه متوالی) و فرموده: ﴿فَأُنْجِينَاکُمْ وَأَعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾.

«یقتلون» و «یذبحون»

درباره «یذبحون» و «یقتلون» وجه اشتراک این است که هر دو فعل از باب تفعیل است و با توجه به اینکه هر دو فعل در مجرد متعدی اند غرض از مزید شدنشان چیز دیگری است.

روشن است که غالباً باب تفعیل برای تکثیر می آید (جرجانی، ۱۹۸۷م: ۴۷) لذا با عنایت به مقام کلام که از شدت عذاب بنی اسرائیل توسط آل فرعون حکایت دارد، می توان معنای تکثیر در هر دو فعل را در نظر گرفت، اما تبدیل کلمه تذبیح به تقتیل شاید از این روست که تقتیل عام تر است و هرگونه کشتنی را شامل می شود؛ یعنی کشتن فقط منحصر در ذبح کردن نبوده و انواع قتل در مورد بنی اسرائیل را به کار می گرفتند، اما فגיע ترین آنها ذبح بوده که در قرآن به طور مخصوص یاد شده است.

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (بقره / ۶۰)

﴿وَقَطَعْنَا لَهُمْ عَشْرَةَ آسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ...﴾ (اعراف / ۱۶۰)

در این آیات دو لفظ "انفجرت" و "انبجست" مترادف است. «انبجست» از «انبجاس» است، به معنای بیرون آمدن آب جاری به صورت کم و «انفجار» بیرون آمدن آب به کثرت است. قصه این طور بوده که آب اول از سنگ به صورت کم بیرون می آمد، سپس زیاد می شد تا می رسید به کثرت. لذا در آیه اخیر انبجاس یاد شده و در سوره بقره انفجار ذکر گردیده. (طوسی، بی تا: ۹/۵)

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (بقره / ۵۹)

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾ (اعراف / ۱۶۲)

«أُنزِلْنَا» و «أُرْسِلْنَا»

برخی اوقات دو کلمه مترادف نیستند، اما با توجه به متلازم بودن آن‌ها در قرآن کریم و معنای خاصی که در قرآن پیدا کرده‌اند به جای هم استفاده شده‌اند؛ یعنی به عبارتی این مترادف، مخصوص قرآن کریم است.

مثلاً آنزِلْنَا که به معنای فرو فرستادیم است در آیه شریفه با أُرْسِلْنَا که به معنای فرستادیم است از نظر لغت شناسان مترادف به حساب نمی‌آیند، اما در زبان قرآن که آنزِلْنَا فعل بی واسطه و أُرْسِلْنَا فعل با واسطه است و واسطه در آیه شریفه همان رسولان یعنی ملائکه هستند که مأمور رساندن عذاب شدند و چون ملائکه از طرف خداوند متعال برای عذاب انسان‌های فرومایه آمده بودند، این فعل معنای نزول هم پیدا کرد. البته در جاهای دیگری نیز کلمه إرسال به معنای رساندن عذاب توسط ملائکه به کار رفته است؛ مثلاً ملائکه عذاب خطاب به حضرت ابراهیم گفتند: ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَن يُدِيهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ﴾ (هود / ۷۰). لذا دو فعل أُرْسِلْنَا و آنزِلْنَا به جای هم و به صورت مترادف در آمده‌اند.

به عبارتی دیگر در «ارسال» نامی از واسطه هم هست، اما در «انزال» حتی با فرض وجود واسطه، اهمیتی به آن واسطه وجود ندارد.

«يُظْلَمُونَ» و «يُفْسِقُونَ»:

با مراجعه به آیات قرآن کریم می‌توان نوعی ارتباط میان واژه‌های فسق، ظلم و کفر یافت، به این صورت که هر فاسقی ظالم است و هر ظالمی نیز کافر است، با این توضیح که اولاً قرآن کریم کافران را ظالم می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (بقره / ۲۵۴) و از طرفی می‌فرماید فسق زمینه کفر است: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ (بقره / ۹۹). پس فسق زمینه ظلم است و ظالم نیز کافر است.

درباره کفر، ظلم و فسق آیاتی در قرآن دلالت بر همراه بودن هر یک با دیگری دارد. لذا در سوره مائده به ترتیب در انتهای سه آیه این گونه آمده است: ﴿...وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (مائده / ۴۴) و ﴿...وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

الظَّالِمُونَ ﴿ مائده / ۴۵) و ﴿... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (مائده / ۴۷).

از نظر لغوی نیز دو کلمه "یفسقون" و "یظلمون" در آیات مورد نظر مترادف اند و ظلم به معنای جور و تجاوز از حد است (ابن منظور: ۱۴۱۴، ۱۲/۳۷۴). همچنین فسق یعنی ترک دستور خداوند و خروج از راه حق (همو، ۳۰۸/۱۰) و خروج شیء از شیء بوجه فساد. (قرشی، ۱۳۷۲: ۵/۱۷۶)

در مفردات راغب آمده: «فاسق بیشتر به کسی گفته می شود که به حکم عقلانی اخلال وارد کند». (راغب: ۶۳۶).

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره / ۵۸).

﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةً وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَعْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ - سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (اعراف / ۱۶۱).

«ادخلوا» و «اسکنوا»

علت تغییر سیاق «ادخلوا» به «اسکنوا» این است که در واقع ادخلوا متضمن معنای اسکنوا هم هست؛ مثلاً اگر ما به میهمانی بگوییم وارد شو؛ یعنی وارد شو و بنشین. لذا این دو لفظ با هم تفاوت جوهری ندارند، اما تفاوتی که این دو فعل دارند و باعث استعمال لفظ «او» عاطفه در یکی و «فاء» عاطفه در دیگری شده، شاید این باشد که فعل خوردن مترتب بر دخول است، اما مترتب بر سکونت نیست. به عبارتی دیگر تا زمانی که ورودی صورت نگیرد خوردن صورت نمی گیرد، اما فردی می تواند وارد جایی شود و بدون اینکه ساکن شود از خوردنی های آن استفاده کند. لذا درباره ادخلوا ترتب، اما درباره اسکنوا عطف محض استفاده شده است.

اگر کسی سؤال کند که خداوند کدام یک از دو فعل را گفته: «اسکنوا» و یا «ادخلوا»؟ مگر نه این است گوینده که خداوند متعال است و یکی از این دو فعل را گفته و از

خداوند نیز راستگوتر وجود ندارد؟ ﴿وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً﴾ (نساء / ۱۲۲).

در جواب باید گفت: در ذکریک قضیه و داستان اگر محتوا تغییر نکند و الفاظ جابه جا یا عوض شود این نشان از کذب بودن قضیه ندارد؛ زیرا مهم ترین هدف رساندن مضمون به مخاطب است. مثلاً اگر فردی گفت علی و حسین آمدند؛ چند روز بعد گفت اول علی آمد، و سپس حسین آمد جمله دوم با جمله اول هیچ گونه تعارضی ندارد، بلکه تکمیل جمله اول است.

«واو» و «فاء» در فعل «کلوا»

منظور از عطف با واو، مطلق عطف است؛ زیرا واو «أَمُّ الْبَابِ» عطف است (مرادی، ۱۴۱۳: ۱۵۸) اما فاء برای عطف و بیان ترتیب می آید. در واقع شاید منظور این بوده که خوردن و تمتع آنان باید بعد از ورود باشد. در سوره بقره به این مطلب تأکید شده است، اما در سوره اعراف مطلق عطف مورد نظر بوده است.

«خطیئاتکم» و «خطایاکم»

فرقی که میان خطیئات و خطایا هست این است که خطیئات برعکس خطایا بر جمع مقدار کم دلالت دارد. اصمعی از برخی نقل کرده که الف و تاء در جمع، نشان از قِلَّت است و خطایا بر کثرت در جمع دلالت دارد (ابن زنجلة، بی تا: ۷۲۶)، اما علت تغییر سیاق «خطیئاتکم» به «خطایاکم» شاید این باشد که وعده الهی شامل بخشایش تمام گناهان می شود، چه کم و چه زیاد، چنان که در جای دیگری فرمود: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زمر / ۵۳).

«واو» در «وستزید المحسنین»

علت نیامدن واو در سوره اعراف شاید بیان اتصال و تأکید فعل «نغفر» با «سنزید» باشد؛ زیرا فعل «ادخلوا الباب» نزدیک تر به «نغفر» ذکر شده، لذا وعده زیادت با تأکید بیشتری آمده است، اما در سوره بقره «قولوا حطة» نزدیک تر به نغفر ذکر شده و لذا تأکید

زیادت با او آمده به عبارت دیگر آنجا که بنی اسرائیل با عمل خود به مغفرت نزدیک شدند تأکید بیشتر از آنجایی است که با قول خود نزدیک شدند. (والله أعلم)

سوره اعراف:

﴿قَالَ إِنْ كُنْتَ جِنَّتَ يَا بَيْتَ فَاتٍ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۰۶) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (۱۰۷) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (۱۰۸) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱) يَا تَوَكُّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲) ... قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُهُمْ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴)﴾.

سوره شعراء:

﴿قَالَ لئن اتَّخَذَتِ إلهًا غَيْرِي لأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قَالَ أَوْلَوْ جِنَّتِكَ بِشَىْءٍ مُبِينٍ (۳۰) قَالَ فَاتٍ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (۳۲) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (۳۳) قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۳۵) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۳۶) يَا تَوَكُّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۳۷) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُفُّوا أَعْيُنَكُمْ عَنِ السِّحْرِ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۴۹)﴾.

در این داستان جمله «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» یک بار به فرعون و یک بار به یاران او نسبت داده شده است و این نشان می دهد که فرعون و یارانش همفکر بودند و اصولاً فرعون به کسی اجازه نمی داد که خلاف او فکر کند، چنان که قرآن به نقل از او می فرماید: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى﴾ (غافر/ ۲۹) برخی نیز گفته اند ابتدا فرعون جواب موسی عليه السلام را با این جمله گفت، سپس قومش با او همراهی کردند. (خطیب اسکافی، ۱۴۲۲: ۶۴۷/۲).

در سوره اعراف از لفظ «آیه» و در سوره شعرا به جای آن از لفظ «شیء» استفاده شده که از نظر لغوی با هم مترادف نیستند، اما در لسان قرآن مترادف‌اند؛ زیرا در قرآن کریم هر آنچه که بر آن لفظ شیء اطلاق شود نشانه الهی بوده و تسبیح‌کننده خداست: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ (إسراء / ۴۴) و در آیه دیگری فرمود: ﴿وَكَاتَيْنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ (یوسف / ۱۰۵). از آنجا که فرعون و امثال او از دیدن آیات الهی در اشیاء عاجزند، در سوره اعراف لفظ شیء با صفت مبین مقید شده تا آیه بودنش برای مخاطبان که فرعونیان هستند واضح باشد.

«أرسل» و «أبعث»

آنچه با دقت در معانی دو فعل به نظر می‌رسد این است که بعث ظاهراً عام‌تر از ارسال است و اصل معنای بعث برانگیختن و فرستادن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۳۲) و چنان که در لسان العرب آمده: «بَعَثَهُ عَلَى الشَّيْءِ: حَمَلَهُ عَلَى فِعْلِهِ»؛ یعنی او را بر کاری وادار کرد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲/۱۱۶) در مجمع البحرین آمده است که بعث شامل معانی مختلفی مانند بیدار کردن از خواب، برانگیختن در روز قیامت، زنده کردن و نیز ارسال است، همچون آیه شریفه ﴿بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ (نحل / ۳۶) (طربیحی، ۱۳۷۵: ۲/۲۳۶). در واقع «بعث» متضمن معنای «إرسال» هم هست.

«ساحر» و «سحار»

برخی همچون حمزه و کسائی در هر دو سوره "سحار" قرائت کرده‌اند و دلیلشان این بوده که چون یک داستان است باید به یک شکل قرائت شود (ابن زنجله، بی تا: ۲۹۱)، اما با توجه به اینکه گوینده این جمله یک گروه بوده‌اند، می‌توان این گونه توجیه کرد که عده‌ای برآوردن ساحران چیره‌دست و عده‌ای برآوردن ساحران بدون تأکید بر مهارت معتقد بودند و دلیل این امر آن است که در جایی که «سحار» آمده، جمله قبل آن این‌گونه است: ﴿يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ و در جایی که «ساحر» آمده، جمله قبلش این‌گونه است: ﴿يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾؛ یعنی عبارت

«بسحره» در جایی که تاکید در کار نبوده، آورده نشده است (کنانی: ۱۴۱۰: ۱۸۷).

«آمنتّم له» و «آمنتّم به»

در سوره اعراف «آمنتّم به» آمده که ضمیرها به رب برمی‌گردد و در سوره شعراء «آمنتّم له» آمده که ضمیرها به موسی برمی‌گردد؛ یعنی در باره موسی این‌گونه است که آیا به نفع موسی ایمان آوردید؟ علت این معنا میدان مبارزه‌ای است که فرعون به پا کرده بود تا ساحران به نفع او برناتوانی موسی عليه السلام گواهی دهند. هنگامی که آنان به توانایی موسی رأی دادند فرعون با این سؤال آنان را تویخ کرد.

اما ایمان به خداوند که بدون واسطه است با باء سؤال شده است.

«وَأَصْلِبْنَكُمْ» و «ثُمَّ لأَصْلِبْنَكُمْ»

همان فرقی که قبلاً درباره‌ی او و فاء عاطفه گذشت در اینجا نیز صادق است و فرقی که هست این است که «ثم» ترتیب با فاصله را می‌رساند؛ یعنی اینکه فرعون به ساحران وعده داد که مدتی را با سختی و تحمل عذاب می‌گذرانند، سپس به صلیب کشیده خواهند شد.

سوره طه

﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱)﴾.

سوره نمل:

﴿إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ بَشِيرٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸) ... وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)﴾.

سوره قصص:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (٢٩) فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ النَّوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٣٠) ... اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (٣٢)﴾.

«سآتیکم» و «لعلی آتیکم»

در سه دسته آیات فوق لفظ آتیکم با سین تسویف و دو جا با لعلی مقید شده است که هریک از سین و لعل به نحوی نشان از عدم قطعیت دارند؛ زیرا فعل را به آینده مقید می‌کنند و علم به آینده هم فقط از جانب خداوند قطعی است؛ از این رو میان این دو گونه از آیات تعارضی نیست.

«جذوة» و «قبس»

جذوة یعنی چوبی که بر آن آتش است و قبس یعنی شعله (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۶۷/۶). در نتیجه یعنی حضرت موسی به دنبال تهیه آتش بوده به هر مقداری که توانایی تهیه اش را داشته باشد؛ چه شعله و چه مشعل.

«أدخل» و «اسلك»

سلک نفوذ در راه است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۲/۱) و چنان‌که در التحقیق آمده، این فعل بر حرکت یا عمل دقیق و منظم و برنامه‌ریزی شده دلالت دارد و این تفاوتش با فعل‌های مترادف دیگر است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۸/۵). در کتاب‌های لغت فرق چندانی میان این دو فعل ذکر نشده است.

برخی علت آوردن فعل «اسلك» را هماهنگی موسیقایی آن با کلمه «أضْمُمْ» دانسته‌اند (کرمانی، بی تا: ۱۹۲).

«جاءها» و «أتاها»

چنان‌که در مفردات راغب آمده، «جاء» عام‌تر است از «أتى»؛ زیرا «أتى» یعنی آمدن به راحتی و ایتیان حتی اگر قابل حصول هم نباشد (و فقط در نیت باشد) مورد استفاده قرار می‌گیرد، برعکس «جاء» که قطعی الحصول است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱/۲۱۲).

نتیجه

در مترادفات قصص قرآن کریم هیچ‌گاه تضادی میان مفردات نیست، بلکه همه مترادفات تکمیل‌کننده همدیگرند.

برخی اوقات دو کلمه مترادف نیستند، اما با توجه به متلازم بودن آن‌ها در قرآن کریم و معنای خاصی که در قرآن پیدا کرده‌اند به جای هم استفاده شده‌اند؛ یعنی به عبارتی این کلمات در هیچ قاموسی به عنوان مترادف نیامده‌اند و این قرآن کریم است که به آن‌ها ترادف بخشیده است.

در ذکر یک قضیه و داستان اگر محتوا تغییر نکند و الفاظ جابه‌جا یا عوض شود این نشان از کذب بودن قضیه ندارد، چون مهم‌ترین هدف رساندن مضمون به مخاطب است. علاوه بر وجود نکات دقیق معنایی در جابه‌جایی الفاظ مترادف، برخی اوقات در قرآن اغراض موسیقایی نیز در انتخاب الفاظ نقش داشته است.

منابع

۱. ابن زنجلة، عبد الرحمان بن محمد، *حجّة القراءات*، تصحیح و تحقیق سعید الأفغانی، دار الرسالة.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دار صادر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۳. بابایی، علی اکبر و دیگران، *مکاتب تفسیری*، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱ ش.
۴. کرمانی، تاج القراء، محمود بن حمزة بن نصر، *أسرار التکرار فی القرآن المسمی البرهان فی توجیه متشابه القرآن لما فيه من الحجّة و البیان*، تصحیح و تحقیق عبد القادر أحمد عطا أحمد عبد التواب عوض، دار الفضیلة، بی‌تا.
۵. جرجانی، ابوبکر عبد القاهر بن عبد الرحمان بن محمد، *المفتاح فی الصرف*، تصحیح و تحقیق علی توفیق الحّمّد، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م.
۶. خانی، رضا - حشمت الله ریاضی، ترجمه *بیان السعادة فی مقامات العبادة*، مرکز چاپ

- و انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
۷. خطیب اسکافی، ابو عبد الله محمد بن عبد الله، *درة التنزيل و غرة التأويل*، تصحيح و تحقيق محمد مصطفى آيدين، جامعة أم القرى، وزارة التعليم العالى سلسلة الرسائل العلمية الموصى بها (۳۰) معهد البحوث العلمية، مكة المكرمة، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۱ م.
۸. راغب اصفهانی، حسين بن محمد، *المفردات فى غريب القرآن*، تحقيق صفوان عدنان داودى، ناشر: دارالعلم - الدار الشاميه، دمشق - بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۹. رجبى، محمود و ديگران، *روش شناسى تفسير قرآن*، نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۱۰. زمخشرى، محمود، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ق.
۱۱. صدر، محمد باقر، *دروس فى علم الأصول*، نشر اسلامى، قم.
۱۲. طريحي، فخر الدين، *مجمع البحرين*، تحقيق سيد احمد حسيني، كتاب فروشى مرتضوى، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.
۱۳. طوسى، محمد بن حسن، *التبيين فى تفسير القرآن*، با مقدمه شيخ آفايزرگ تهرانى و تحقيق احمد قصير عاملى، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
۱۴. قرشى، سيد على اكبر، *قاموس قرآن*، دار الكتب الإسلاميه، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
۱۵. كنانى، ابو عبد الله محمد بن إبراهيم، *كشف المعانى فى المشابه من المثنى*، تحقيق عبد الجواد خلف، دار الوفاء، المنصوره، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.
۱۶. مرادى، ابو محمد بدر الدين حسن بن قاسم، *الجنى الدانى فى حروف المعانى*، تصحيح و تحقيق فخر الدين قباوة، محمد نديم فاضل، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۲ م.
۱۷. مصطفوى، حسن، *التحقيق فى كلمات القرآن الكريم*، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران، ۱۳۶۰ ش.